

مهار خیزش مردمی با مانورهای سیاسی!

سالگرد شورش مردمی بیست و دوم خرداد نزدیک میشود و با نزدیک شدن آن مدعیان رهبری این جنبش رنگارنگ میلیونی نیز جنب و جوش جدیدی را برای سمت و سو دادن آن در راستای هدف های سیاسی خود آغاز کرده اند. آقای میر حسین موسوی در جمعی از اصلاح طلبان (ملی - مذهبی) در باره ی مسیر آتی حرکت مردم در سالگرد بیست و دوم خرداد رهنمود هائی را ارائه داد، چند روز بعد هم بمناسبت روز معلم و روز کارگر و دیروز هم در دیدار با جمعی از اصلاح طلبان آذربایجانی پیرامون وحدت ملی و " استیفای حقوق همه ی اقوام " سخنرانی کرد. اصلی ترین نکات سخنان آقای موسوی و آقای کروبی نشاندهنده ی نکات مهمی است که بی توجهی جنبش اجتماعی به آن ها می تواند عواقب سیاسی ناگواری بهمراه داشته باشد.

بقیه در صفحه 4

مردم انقلابی کردستان راه پیروزی را تجربه کردند پارسانیکجو



اکنون بیش از سه دهه است که دیگر کردستان فقط نام یک منطقه ی جغرافیایی در ایران نیست، بل قلب تپنده ی جنبش انقلابی مردم ایران است. پس از سرنگونی استبداد سلطنتی، کردستان از نخستین جبهه های مقاومت و پیکار انقلابی در برابر استقرار خون چون کده ی اسلامی بود. توده های کار و زحمت در کردستان با حضور گسترده ی خود در عرصه ی پیکار سیاسی، نخستین سنگر بندی توده ای را در برابر ارتجاع تازه به قدرت رسیده پیا کردند.

بقیه در صفحه 6

فدرالیسم و ستم ملی!

مجید دارا بیگی

گفتمان ستم ملی در ایران، تلاش برای زدودن آثار ستم ملی، تاکید بر حق تعیین سرنوشت به عنوان اصلی دموکراتیک و حقوقی خدشه ناپذیر در مورد جدائی و یا پیوند (الحاق) داوطلبانه ملیت های تحت ستم در ادبیات چپ ایران مساله ی تازه ای نیست، اما از آن جا که در واکنش به روی داده های دو دهه ی گذشته در جهان و منطقه و

بقیه در صفحه 6

اعدام پنج زندانی سیاسی، اوج هراس و درماندگی رژیم



رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی یکشنبه 19 اردیبهشت صفحه سیاه دیگری بر تاریخ پر از جنایت و ددمنشانه خود افزود. در این روز رژیم پنج تن از زندانیان سیاسی در بند، فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم هولی، و مهدی اسلامیان را به اتهامات واهی، ساختگی و دروغین، در پشت درهای بسته و بدون اطلاع خانواده و وکلای آنها، در یک اقدام جبو نانه و تلافی جویانه به دار آویخت. این جنایت ضد بشری در حالی صورت میگیرد که بر اساس گزارشات منتشره، زندانیان تحت شدیدترین شکنجه های جسمی و روحی قرار داشتند. فرزند کمانگر، معلم کرد، پس از شش سال شکنجه های روحی و جسمی، به جرم دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان، به جرم دفاع از انسان و انسانیت و بقول خودش برای زهر چشم گرفتن از کسانی که با احزاب برانداز همکاری میکنند به اعدام محکوم شد، شیرین علی هولی، دیگر زندانی کرد در سال 78 در تهران بازداشت شد و به اعدام محکوم شد، وی پس از حبس و شکنجه های طاقت فرسا در محلی نامعلوم که بنا بر آخرین نامه اش کابوس شب هایش بوده به زندان اوین منتقل شد و برای مصاحبه تلویزیونی و اعتراف گیری بشدت تحت فشار قرار گرفته بود، مهدی اسلامیان در اردیبهشت 88 بازداشت شد، شش ماه را در انفرادی گذراند، علی حیدریان، به همراه فرهاد وکیلی از سال 85 در بازداشت به سر میبردند.

بقیه در صفحه 2

اعدام، پیام ها و ضد پیام ها!

تقی روزبه

هدف رژیم از توسل به حربه اعدام افزایش هزینه مبارزه و ایجاد رعب است و تنها از طریق گسترش دامنه مقاومت و اقدامات اعتراضی می توان آن را خنثی کرد و متقابلاً هزینه مباردت به این گونه جنایات را افزایش داد

بقیه در صفحه 3

اعدام پنج زندانی سیاسی ...

واقعیت اینست که رژیم جمهوری اسلامی در سه دهه حاکمیت ننگین خود، از فردای سوار شدنش بر موج انقلاب مردمی در بهمن 57، و در دهه 60 و 67 کشتار جمعی را با دسته دسته سپردن انسانهای آزاده و مبارز و کمونیست به جوخه های اعدام، آغاز و پرونده ای قطور و سیاه از وحشیگری و جنایت آفرید که هر روزه سنگین تر و فاجعه بارتر میشود. اعدام مبارزین و آزادیخواهان پس از خیزش یکساله اخیر مردمی هر چه بیشتر نشان داد که این رژیم در هدفش برای بقای ننگینش از هیچ جنایت و کشتاری رویگردان نیست. اما اعدام های اخیر در شرایطی صورت میگیرد که پس از وقعه کوتاه در مبارزه ضد استبداد و آزادیخواهان، طلایع های به میدان آمدن طبقه کارگر و جنبش کارگری با صف مستقل خود در اول ماه مه امسال، و به میدان آمدن معلمان، هر چه روشن تر بچشم میخورد. حضور کارگران و شرکت آنها با هویت و مطالبات خود، ترکیب مطالبات جاری با مطالبات سیاسی، اجتماعی، و اعلان خواسته های آزادی زندانیان سیاسی، آزادی کارگران و معلمان زندانی، لغو اعدام، آزادی بیان از سوی جنبش کارگری، بلوغ و رشد آنها و به چالش طلبیدن استبداد و رژیم جمهوری اسلامی را نشان داد؛ و این همان چیزی است که رعشه مرگ بر پیکر فرتوت و لرزان جمهوری اسلامی افکنده است.

جمهوری اسلامی با اتکا به اعدام، شکنجه و زندان بر سر کار مانده است، و از این حربه نه تنها برای از بین بردن مبارزان، بلکه بعنوان پیشگیری و جلوگیری از حرکات متشکل و مستقل کارگران، معلمان، دانشجویان، زنان، و ملیتهای تحت ستم، ممانعت از پیوستن مردم معترض به صفوف طبقه کارگر و اختلال در همبستگی جنبشها استفاده کرده است. از همین روستکه در شرایطی این اعدامها صورت میگیرد که در نتیجه اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها و تشدید تورم و بحران اقتصادی، فشار طاقت فرسانی بر مزد و حقوق بگیران وارد شده که با امکان بروز خیزشهای مردمی، خواب آرام را از سردمداران جمهوری اسلامی ربوده است، از اینرو میخواد با ایجاد فضای رعب و وحشت و با زهر چشم گرفتن، مردم را ترسانده و به خیال خام خود به خانه های خود برگرداند.

کمیته مرکزی سازمان کارگران ایران (راه کارگر)، اعدام پنج زندانی سیاسی را محکوم کرده، ضمن تسلیت و همدردی با تمامی خانواده های این جانباختگان از مردم آزادیخواه در ایران و خارج از کشور میخواد که با همدردی با خانواده جانباختگان، و برای محکوم نمودن این جنایت بربرمنشانه صدای اعتراض خود را هر چه رساتر بلند کرده و به گوش جهانیان برسانند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو-تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

علیه ستم جنسی

<http://rahekaregar.com/feminism>

راه کارگر خبری

<http://rahekaregar.com/news>

تلفن 49 - 40 - 66851310

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

توجه: مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند.

برای ماشین سرکوب نمی تواند باشد: از طریق افزایش مقاومت و گسترش اعتراضات. بدیهی است که رژیم وقتی احساس کند که حربه اشاعه ترس کارگرفته است بیش از پیش به استفاده از این تنها اهرم ضدبشری ترغیب خواهد شد. برعکس با افزایش دامنه مقاومت و افزایش هزینه هائی که باید بابت جنایتهای بپردازد، بیش از پیش درکاربر این اهرم به تردید خواهد افتاد.

اعدام، پیام ها و ضد پیام ها ...

باید متقابلاً هزینه های جنایت را برای رژیم بالا برد!

جنایتی تازه

دراولین واکنش اعتراضی، مادران و خانواده های زندانیان تیرباران شده برای تجمع مقابل زندان اوین به حرکت درآمده اند. اقدامات حمایتی هرچه گسترده تر از آنها بی شک درپژواک دادن این اعتراضات موثر خواهند بود. درواکنش سریع و به موقع فعالین و مبارزان آزادیخواه پاریس (و هم چنین برخی نقاط دیگر) به نمونه ای تحسین برانگیز مبادرت کرده اند که شایسته است مورد استقبال ایرانیان مبارز سایر نقاط جهان قرار گیرد. بی شک اعتراضات گسترده مبارزان خارج کشور و پیروان تأکید بر تداوم آن نقش مهمی در پر هزینه ساختن هزینه جنایت برای جمهوری اسلامی و مقابله با ایجاد فضای رعب و ترس دارد. تلاش برای تشدید فشارهای محامع حقوق بشر نسبت به جنایت های رژیم و از جمله محکوم کردن مداوم آن و درخواست گسیل سریع نمایندگان حقوق بشر به ایران برای بازدید از زندان ها و زندانیان و تلاش برای آزادی زندانیان سیاسی از جمله آن هاست. عرصه های گوناگون و بسیار زیادی برای تشدید هزینه جنایت رژیم وجود دارد. باید آنها را یافت و بکار گرفت.

واقعیت آن است که رژیم جمهوری اسلامی بنابه تعبیر افسانه ها، چون هیولا و گولمی برآمده از خاک رس است که در فزانهای انحطاط خود و مشاهده خطر نابودی به نهایت درندگی و انسان خواری خود رسیده است. با همه هزینه ها و دشواری هایش، راهی جز تبدیل مجدد آن به خاک و روانه کردنش به گور تاریخی خود نیست. هیچ قربانیت و همزیستی بین هیولا و زندگی وجود ندارد.

89-02-20 - 10-05-2010

پیام تسلیت و همدردی!

با کمال تأسف روز دوشنبه سوم ماه مه 2010 دکتر محمد رضا پویه، مبارز قدیمی و از زندانیان سیاسی دوره ستمشاهی، بطور ناگهانی چشم از جهان فرو بست. ما این ضایعه دردناک را به خانواده و دوستان ایشان و بویژه همسر و فرزندان این یار وفادار و مهربان تسلیت میگوئیم و خود را در غم و اندوه همه آنان شریک میدانیم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

12 مه 2010

در تازه ترین اقدام رژیم سرانجام 5 تن از زندانیان سیاسی را (که چهارتن از آنها کربودند) به جوخه های اعدام سپرد. زندانیانی که سالها بود تحت فشارهای شدید برای اعترافات مورد نظر رژیم قرار داشتند. آنها را در محاکمه های فرمایشی، غیر علنی و چند دقیقه ای، بدون اطلاع وکلایشان، و بدون رعایت کوچکترین تشریفات موازین مربوط حقوق بشر محکوم به مرگ کردند. بی شک داشتن روحیه رزمنده، شعله ای سرکش و امیدآفرین هم چون فرزندانگرچیزی نبود که رژیم به سادگی از آن بگذرد. در واقع تیرباران این معلم شجاع و رزمنده بهمراه 4 تن دیگر، یک روز پس از سپری شدن هفته اعتراضات معلمان صورت گرفت که خواست آزادی فوری وی قید و شرط فرزند کمانگر و دیگر معلمان زندانی از جمله مطالبات آنها بود، هم چنان که آزادی وی و سایر زندانیان سیاسی در بنیانه تشکل های کارگری در آستانه ماه وی در کنار درخواست لغو محک اعدام بطور کلی نیز درخواست شده بود. نحوه بازجویی و محاکمه غیر علنی و پشت درهای بسته و بدون اطلاع و کلاه نشان میدهد که رژیم نه فقط در ادعاهای ساختگی خود دست پری نداشته، بلکه با اعدام این قربانیان انتقال پیام خاص و اهداف سیاسی معینی به جامعه را دنبال می کرده است: رساندن این پیام به آحاد مردم مبارز و به جان آمده که بدانند هزینه های مبارزه علیه هیولای بی شاخ و دم استبداد تا چه اندازه سنگین است. بی شک در پرداخت این بهاء مردم مناطقی که با ستم ملی و اجحاف مضاعفی روبرو هستند، مثل همیشه دیوارشان کوتاه تر بود و رژیم برای پهن کردن فرش خشونت و اعدام، از آن سودجسته است. اما مخاطب این جنایت دولتی فراگیر تر است و همه آزادیخواهان را در برمی گیرد. هم چنین باقراردادن یک زن در لیست اعدامی ها رژیم با توجه به نقش گسترده زنان در اعتراضات سراسری خواسته است این پیام را نیز بدهد که تنها در اعمال سرکوب و خشونت تفاوتی بین زن و مرد قائل نیست و گویا در این عرصه به برابری آنها باور دارد! بطور اخص با توجه به معلم بودن فرزند کمانگر و حمایت معلمان و کارگران از وی و هم چنین حمایت های جهانی در طی چند سال اخیر برای آزادی وی، این پیام را برای مرعوب ساختن مبارزین و بی حاصل انگاشتن مبارزانشان به آنها ارسال کرده است. بنابراین بکار انداختن گردونه مرگ و مبادرت به اعدام های سیاسی، قبل از هر چیز برای تحت تأثیر قراردادن مبارزات آزادی خواهانه جنبش ضد استبدادی، مبارزات کارگران و معلمان و زنان و دانشجویان و... علیه استبداد و جنایتکاران حاکم است. و نشان میدهد که در غیاب پایگاه اجتماعی، ایجاد رعب از طریق توسل به مرگ و اعدام تنها ابزار باقی مانده رژیم برای بقاء خود است. ابزاری که جز روسیاهی و ویدک کشیدن رتبه نخست جهانی در اعمال خشونت و اعدام را نصیب وی نمی کند. ابزاری که در جهان کنونی هرچه بیشتر بکار گرفته شود بهمان اندازه کندتری شود. هدف خواباندن شور مبارزه و مقاومت است. بنابراین هدف ضد پیام ها از سوی جنبش نیز متقابلاً چیزی جز خنثی کردن این اهرم و افزایش هزینه ارتکاب این جنایت ها

مهاری خیزش مردمی با

میشود! (فیلم سخنرانی اخیر آقای موسوی در سایت پیک نت). ما فکر نمی‌کنیم که با وجود هفتاد هزار مسجد در ایران رژیم از قرآن خواندن مردم در آن جاها وحشتی داشته باشد ولی امروزه دیگر مردم در آن مصلاهای مورد نظر آقای موسوی فقط برای قرآن خواندن جمع نمی‌شوند بلکه از آن موقعیت برای بروز خشم فروخورده‌ی خود و دادن شعارهای ضد استبدادی استفاده می‌کنند و مشخص نیست چرا قضیه ای را که هم مردم میدانند و هم رژیم، آقای موسوی سعی می‌کند با مظلوم نمایی لاپوشانی کند.

از آنجاکه آقای موسوی برای دور بعدی حرکت خود حضور افشار ولایه‌های گوناگون طبقات مزد و حقوق بگیر جامعه را ضروری تشخیص داده است به آنها هم اشاره ای می‌کند: "خواسته‌های کارگران و معلمان خواسته‌های اساسی و بنیادی کشور است." این بیانات را می‌شد تا حدودی جدی گرفت اگر مشخصاً برسیم ها و حق کشی‌هایی که طی بیش از سه دهه بر این طبقات و اقشار رفته بود، و آقای موسوی خود بیش از هشت سال از مجریان آن بود، اشاره ای شده بود. سخنرانی‌ها، اما موید این امر نیست، بخصوص که همه‌ی این تبلیغات به قانون اساسی و دفاع از آن منتهی می‌شود: "بدون انتخابات آزاد، غیرگزینشی، رقابتی و بدون آزادی مطبوعات و زندانی‌ها و تشکل‌ها جلوی رویمان راه دیگری وجود ندارد." تا این جا بهر حال، خواست‌هایی هر چند ناقص مطرح شده ولی بلافاصله می‌گوید: "ورفتن به سمت قانون اساسی به نفع همه ملت است..." (همان سخنرانی) در این جا مشخص می‌شود که انتخابات آزاد را هم آقای موسوی در چارچوب قانون اساسی و رقابت در آن محدوده می‌خواهد نه انتخاباتی که همه‌ی مردم بتوانند کاندیداهای خود را بدون گذر از دهها صافی رنگارنگ و لایه‌های فقهی معرفی و تبلیغ کنند.

آقای موسوی برای جلب هر چه بیشتر نیرو به هر نوع راه کاری متوسل می‌شود، حوزه‌ی فعالیت سیاسی خود و جنبش سبز را "منطقه‌ی روشن" و "بیرون از آنرا" "منطقه‌ی خاکستری" نام گذاری می‌کند: "ما باید بیش از پیش مردمی را در که در "منطقه‌ی خاکستری" زیست می‌کنند (شهر و ندانی که نه همراه جنبش سبز هستند و نه موافق و همگام صاحبان قدرت و حکومت) نسبت به "منطقه‌ی روشن" آگاه و به جنبش سبز دعوت و جذب کنیم" (همان سخنرانی) آقای موسوی در این جا هم مشخص نمی‌کند این نام گذاری فلسفه‌اش چیست و آن‌هایی که نمی‌خواهند با جنبش سبز باشند علتش چیست و چرا باید منطقه‌ی آن‌ها از منظر ایشان ناروین باشد؟ این نیروها که ماهیست خواست‌های سیاسی و مطالباتی خود را چه در بیانیه‌ها و چه در شعارهای خود صراحت بخشیده‌اند، همان نیروهای هستند که هم اکنون در منطقه‌ی "روشن" اند و به همه‌ی محتوای حرکتی اصلاح طلبان آشنا و نمیشود با تبلیغات بی محتوا و با تکیه بر عباراتی چون "دفاع مقدس" یا "پاسدار حریم اسلام" آنها را به ناکجا آباد "اصلاح قانون اساسی" برد و در گرداب گنبدی‌ی نظام به نابودی سپرد.

دفاع از قانون اساسی: دفاع از قانون اساسی کلید واژه‌ی همه‌ی این سخنرانی‌هاست. آقای موسوی نه تنها در این سخنرانی بلکه در دیدار با جمعی از اصلاح طلبان آذربایجانی موقعیت را مغتنم می‌شمارد تا اولاً وفاداری خود را به نظام تأکید کند و ثانیاً با فرار از طرح مشخص خواست‌های برآورده نشده‌ی ملیت‌های محروم مانند تمامی رهبران سیاسی امروزی که همگی از توده‌ها و خواست‌های آن‌ها استفاده‌ی ابزاری می‌کنند، این خواست‌ها را لوٹ کند. در همین جمع می‌گوید: "اجرای بدون تنازل قانون اساسی و عدم اجتهاد در مقابل نص صریح قانون اساسی تنها راه برای وحدت ملی و استیفای حقوق همه اقوام است..... در هیچ جای ایران تجزیه طلبان در سطح ملی اهمیت و جایگاهی ندارند." این قسمت از سخنرانی یک "تمامیت ارضی" کم داشت تا بشود همان موضع گیری‌های همه‌ی مستبدینی که هزاران سال است حقوق حقه‌ی هر نوع اقلیتی را پایمال کرده‌اند. ملیت‌ها کجا طی دوران حاکمیت این رژیم دست به "اجتهاد در مقابل نص صریح قانون اساسی زده‌اند؟ آنچه ملیت‌ها، حد اقل طی همین سی و یک سال، خواسته‌اند جز خودمختاری و ابتدائی ترین خواست‌های خود چیز دیگری نبوده است. ولی آقای موسوی بجای اشاره به جنایاتی که در حق همه‌ی اقلیت‌های قومی مرتکب شده‌اند و حمام‌های خونی که از آن‌ها برآه انداختند، از قبیل کشتارها در کردستان، ترکمن

در این سخنرانی‌ها جملات زیبا با درونمایه‌ی آوازه‌گری زیاد گفته می‌شود و این البته موضوع تازه و عجیبی نیست چون در هر تند باد تاریخی، آنجا که جامعه می‌رود تا پوست کهنه از جسم و جان بدر آرد و حیاتی تازه آغاز کند، سیاست‌بازان و تشنگان قدرت از هر رنگ و مکتبی به شخصیت‌های انقلابی و طرفدار مردم تبدیل می‌شوند تا آب‌ها از آسیاب بیافتند و درسکان قدرت قرار گیرند. پس از آنست که چهره واقعی‌شان رخ می‌نماید. بن بست‌ی که همه‌ی جوامع سرمایه‌داری امروزی با آن روبرویند همین بی‌چهرگی رهبران سیاسی آن‌هاست که چه سوسیال‌دمکرات باشند، چه لیبرال، چه محافظه‌کار باشند چه راست همه با رسیدن بقدرت یک مسیر واحد را در پیش می‌گیرند: پیشبرد بدون قید و شرط برنامه‌ی نئولیبرالی سرمایه‌ جهانی که لازمه‌اش تلاش برای پایمال کردن حقوق مردم و غارت دستمزد‌ها و در آمد‌های ناچیز آن‌هاست بمنظور غنی کردن خود و پرکردن کیسه بی‌سروته چند غول بین‌المللی سرمایه از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و کنسرن‌ها و شرکت‌های چند ملیتی همراه با آن‌ها. این روند را در کشورهای معظم سرمایه‌داری سال‌هاست شاهدیم.

پیشبرد موفقیت آمیز این سیاست غارت و تبعیض، بخصوص در رابطه با کشورهای به اصطلاح جهان سوم و یا در حال توسعه از منظر دولت‌های پیشرفته‌ی سرمایه‌داری اهمیت اساسی دارد، بویژه که با جهانی شدن سرمایه، کشور‌های در حال توسعه و یا کم توسعه یافته برای سرمایه بین‌المللی جهت فروش تولیدات خود و استفاده از نیروی کار ارزان به مانده‌ی آسمانی تبدیل شده‌اند. در چنین شرایطی ثبات سیاسی در این کشورها تضمین کننده‌ی غارت منابع و دزدیدن در آمد‌های ناچیز مزد و حقوق بگیران آن‌ها از دید حاکمان دول امپریالیستی است. بی‌سبب نیست که کشور‌های اروپائی، بخصوص طی این سی و یک سال در رابطه با کشور ما سیاست دوگانه‌ی در حرف طرفداری از حقوق بشر اما در عمل همکاری همه جانبه با رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی را به بهترین وجه پیش برده‌اند و بی‌سبب نبود که چه زمان روی کار آمدن آقای خاتمی و چه امروزه که خیزشی مردمی ارکان رژیم را بلرزده در آورده است همه‌ی امکانات خود را برای حفظ این نظام از گزند یک انقلاب مردمی بکار گرفته‌اند و می‌گیرند. دفاع بی‌قید و شرط آن‌ها از طریق فراهم کردن امکانات گسترده‌ی رسانه‌ای برای طرفداران اصلاحات، آنهم از نوع اصلاحاتی که اصلاح طلبانی چون خاتمی، میر حسین موسوی و آیت الله کربوبی خواهان آنند، همگی در راستای جلوگیری از گسترش و بالندگی جنبش ضد دیکتاتوری و آزادیخواهانه‌ی مردم و دستیابی آن‌ها به حقوق شهروندی، مدنی و برابری طلبانه خویش است.

در این راستا اخیراً هم آقای میرحسین موسوی و هم آقای کربوبی در سخنرانی‌های متعدد به بسیج نیرو برای، بقول خودشان، "منا سبت‌های بسیاری" که از پرتو نظام دینی نصیبشان شده اقدام کرده‌اند. بررسی اصلی‌ترین مولفه‌های این سخنرانی‌ها ما را بیشتر با اهداف دراز مدت آن‌ها آشنا می‌کند:

همه باهم: آقای میر حسین موسوی در جمع ملی مذهبیون می‌گوید: "شعاری باید مطرح کنیم که گسترده‌گیش بتواند هم ایرانیان داخل و هم خارج کشور را در حد اکثر خود ببوشاند... آنچه بنده پیشنهاد می‌کنم و بنظر من میشود روی آن ایستاد... مهمترین آن آزادی‌هاست..." و بعد به "آزادی سخن، بحث، اندیشه..." اشاره می‌کند. چارچوب این آزادی سخن را آقای موسوی برای خود و طرفدارانش این گونه توضیح می‌دهد: "ما کاری نمی‌خواهیم بکنیم، سخنرانی هم نمی‌خواهیم بکنیم، می‌خواهیم در مصلائی که باهزینه‌ی صدها میلیارد تومانی مردم ساخته شده، اجازه بدین ما آنجا جمع بشیم قرآن بخوانیم، فقط قرآن بخوانیم، هیچ شعاری هم نمی‌دهیم." پس به این ترتیب نوع آزادی سخن و اندیشه و بحثی که آقای موسوی خواهان آنست روشن

صحرا و خوزستان، ترور رهبران این ملیت ها بر سر میز مذاکره و ترور و اعدام های بدون دلیل همیشگی حق طلبان این ملیت ها، لازم دانسته است پا از خط قرمزها بیرون نگذارد و باسکوت خود همه ی آن حق کنشی ها را تایید کند و زنجیر قانون اساسی را به گردن همه ببندد: " قانون اساسی که عنوان می کنیم میتواند راهنمای همه ی ما باهم باشد، برای به نتیجه رسیدن این حرکت که احیاء ارزش های اصلی انقلاب اسلامی است، مجبوریم از آن دفاع کنیم. " (همان سخنرانی) مردم سی و یک سال است چوب این ارزش ها را می خورند، مگر نظام دیگری در کار بوده که آن ها را زیر پا گذاشته باشد؟

انتقاد از خود: در این به اصطلاح انتقاد از خود هم آقای موسوی همان کلی گویی های معمول را برای نجات نظام از زیر ضرب خیزش بنیاد بر انداز رژیم در پیش گرفته است. در مورد قانون اساسی می گوید: " بخش های اندکی از قانون اساسی ما را اجرا کردیم... یک قسمتی را خواندیم بر اساس منافع گروهی، جناهی ی این گروه، آن گروه. یک قسمتی که مطابق منافع ما نبود ه کنار گذاشتیم. " "...اگر قسمت هایی از آن را نا کارآمد می دانیم باید آنرا اصلاح کنیم. قانون اساسی که وحی منزل نیست. ولی باید باز هم از راه قانونی اقدام کنیم. " (همان سخنرانی). این کلی گویی های آقای موسوی همانند همه ی سیاستمداران به این منظور است که رد پای مشخصی بر جای نگذارند که فردا مجبور به پاسخ گویی باشند، مخصوصا وقتی از دوران هشت ساله ی جنگ بنام " دفاع مقدس " و دوران " احیاء ارزش های اصلی انقلاب اسلامی " یاد می کند یعنی سیاه ترین دوران سرکوب، ایامی که هزاران انسان بی گناه صرفا بخاطر هواداری از یک سازمان سیاسی یا داشتن یک اعلامیه همراه خود به جوخه های اعدام سپرده یا زیر شکنجه قربانی شدند. در این نگرش اگر هم اصلاحی در کار باشد در راستای تحکیم پایه های نظام است و نه تحقق حتی یک خواست ساده ی میلیون ها مردم تشنه ی آزادی. باهر اصلاحی که بتواند رژیم را یک گام به عقب نشینی بنفع توده های ستمدیده و ادشت باید دفاع کرد ولی نه بااصلاحاتی که بازی در میدان دوجناح رژیم را سهولت ببخشد.

هدف های اصلی : تلاش اصلاح طلبان برای بازگشت به قدرت در سه مسیر اصلی جریان دارد: 1- حفظ نظام سرمایه داری از طریق رسیدن به خواست هائی بی ارتباط با خیزش مردمی که خواهان نفی این نظام و یک جامعه ی مدنی آزاد با تمامی حقوق شهروندی و فارغ از زنجیر های ستم و استثمار اند. 2- مهار و کنترل جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه از طریق بد ه بستن هائی با حاکمان در چارچوب قانون اساسی. 3- حفظ حکومت دینی - ایندولوژیک بهر قیمت. آقای کروبی اخیرا در مصاحبه ای با مجله اشپیگل (26 آوریل) در پاسخ به این سوال که آیا هنوز به اینکه حکومت دینی آینده ای داشته باشد اعتقاد دارید پاسخ می دهد: " بله، اما نه حکومت دینی دکتر احمدی نژاد. در حکومت دینی من همه آنها آزادند و دولت توسط مردم انتخاب میشود. من و موسوی برای یک هدف مشترک فعالیت می کنیم: ما یک نظام دیگر نمی خواهیم چرا که قانون اساسی ما آزادی عقیده و دموکراسی را تضمین می کند. ما می خواهیم که این حقوق تحقق یابد. " از دموکراتیک بودن قانون اساسی از منظر آقای کروبی نباید تعجب کرد چون حرص قدرت چشم ها را کور می کند. در باره ی قانون اساسی و تبعیضات و بی حقی های آن هنوز هم باید نوشت که کار متخصصین حقوقی است ولی اشاره ای به یکی دونکته از همین قانون اساسی برای نشان دادن عمق ضد دموکراتیک بودن آن بی جا نیست. در این قانون اساسی از دویست و هفتاد نفر تعداد نماینده مجلس متعین به ادیان زرتشتی و کلیمیان هر یک حق داشتن یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعا یک نماینده، مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده میتوانند انتخاب کنند! (اصل شصت و چهار) ولی همین یک نماینده ها هم هنگام سوگند یاد کردن باید در برابر قرآن مجید سوگند یاد کنند و " پاسدار حریم اسلام و نگهبان دستاوردهای انقلاب اسلامی " باشند! (اصل شصت و هفت) یعنی این نمایندگان در مجلس فقط و فقط نقش مهره هائی برای رنگین بودن صفحه نمایشی دارند که اسم آنها قانون اساسی گذاشته اند. بهائیان در هیچ جای این قانون اساسی جایی ندارند. همه ی این اقلیت های مذهبی و نیمی از جمعیت ایران یعنی زنان اساسا حق ندارند رئیس جمهور شوند. " رئیس

جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند. " از جمله ی این شرایط یکی هم " معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور " (اصل یکصد و پانزده) است

مهمترین نهاد حکومتی در هر کشوری معمولا مجلس است که مردم نمایندگان خود را به آن می فرستند. مجلس شورای اسلامی اما بدون تایید شورای نگهبان که از دوازده نفر تشکیل شده هیچ کاری جز تایید آنچه به آن گفته یا فرستاده میشود ندارد. از دوازده عضو شورای نگهبان هم شش نفر که به اصطلاح " فقهای عادلند " را مقام رهبری تایید می کند و شش نفر حقوقدان را هم رئیس قوه قضائیه و مجلس در این میان کارش فقط رای دادن به آنهاست. (اصل نود و یکم) محمل این شیوه ی تضعیف مجلس هم از این قرار است: " به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل میشود. " (همان اصل بالا) در اصل بیست و یکم که دولت خود را موظف " به تضمین حقوق زن در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی کند، " و به اموری چون " ایجاد زمینه های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او " که همگی کلی گویی های بی پشتوانه اند، تنها حق مشخصی که برای زن قائل شده چنین است: " 2- حمایت مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند و حمایت از کودکان بی سرپرست. 3- ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده. 4- ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست. 5- اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت غیبه ی آنها در صورت نبودن ولی شرعی. " این است همه حقوق زنان و دموکراسی ای که آقای کروبی در قانون اساسی از آن صحبت می کند. در این مواد نه از زن خانه دار و حقوق او در صورتی که مادر نباشد خبری هست و نه از حقوق نابرابر زنان در برابر مردان و نه از آپارتاید جنسیتی که کمر نیمی از مردم را خرد کرده، نه از بیمه ی بیکاری یا حق کار و دخالت در امر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی او و نه اشاره ی مشخصی به حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان شده است، که اگر تنظیم کنندگان قانون اساسی کمترین احترامی به حقوق زنان قائل بودند، درست در همین بخش جای آن بود.

خوشبختانه اقشار و طبقات ستمدیده و سرکوب شده جامعه در مبارزات اجتماعی خود از این مراحل گذشته اند و بر بی حقی خود که در قانون اساسی تثبیت شده واقفند. مردم در جریانات خیزش سال گذشته نشان دادند که مرزهای اصلاحات نیم بند و بی بوخصیستی که اصلاح طلبان رنگارنگ تعیین کرده اند را پشت سر گذاشته اند این تحول را هم در شعارها و هم در منشورهای مطالباتی کارگران و همبستگی آن ها با دانشجویان، معلمان، زنان و ملیت ها شاهد بوده ایم. حتی در بین آنانکه آقای موسوی " سبزشان " می نامد نه تک صدائی بلکه چند صدائی وجود دارد و نه همه ی آنها و نه دهها میلیون مردم ستمدیده و استثمار شده را دیگر میتوان با " دموکراسی !!! " قانون اساسی جمهوری اسلامی گول زد. جنبش مردمی نه در گرداب خفه کننده اصلاح طلبان بلکه در صفوف و سازمان ها و تشکل های مستقل خود است که میتواند سد استبداد را بشکنند و به مطالبات حق طلبانه و آزادی خواهانه ی خود دست پیدا کنند. در این مسیر باید در حمایت از آن ها همه نیروی خود را بکار گیریم.

هرچه مستحکم باد پیوند همه ی طبقات و اقشار کار و زحمت در راه مبارزه برای آزادی و برابری!

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی !

زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم !

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

اعتراضات پراکنده به پیکار آگاهانه و سازمان یافته ی توده ای است. کردستان با کار بست این تجربه ی انقلابی، توان جنبش خود رهانی توده ای را به نمایش گذاشت. مردم کردستان گام فرا راه فردای جنبش انقلابی مردم ایران را امروز تجربه کردند. برای پاس داشت این تجربه ی انقلابی باید به کار بست آن در جنبش خود رهانی سراسری اندیشید، و گرنه این تجربه ی انقلابی هم به خاطره و حماسه ای انقلابی تبدیل خواهد شد که هر سال یاد آن را گرامی خواهیم داشت.

ادامه از صفحه یک

فدرالیسم و ستم ملی ...

و به ویژه بحران همه جانبه ی یوگسلاوی و تجزیه ی این کشور فدرال بر اثر جنگ های داخلی و مداخله ی بیگانه گان، مداخله گری نظامی آمریکا در عراق و افغانستان و عطف توجه به اقلیت های قومی و ملی در این دو کشور در پرتو این لشکرکشی، بروز و گسترش نوع دیگری از تروریسم در هر دو کشور و به ویژه رواج تروریسم کور در عراق، شماری از جریان های چپ ما را واداشته تا از برنامه ی حزبی و شعارهای پیشین خود در مورد ملیت های ساکن ایران روی برتافته و به تبار ملی گرای (ناسیونالیستی) خود بازگردند.

از این روی طرح دو باره و چند باره ی این مساله نباید چندان ملال انگیز باشد، به ویژه از آن جا که شماری از شبه سازمان ها و یا جریان های هوادار سوسیالیسم به سبب جدا ماندن دراز مدت از پایگاه طبقاتی خود و نیز به سبب درمانده گی ایندولوژیکی، مدت هاست که تنها پوسته ای از سوسیالیسم را پیک می کنند. پوسته ای از سوسیالیسم برای بزک نمودن چهره ی پنهان ناسیونالیستی خود، ناسیونالیسمی که سکان اش در دست اندک شماری از شونیست های فارس و هواداران مرده ریگ پادشاهی است و مدعیان چپ بی هوده تلاش دارند که خود را به ریسمان آن بیاویزند!

کشور ایران در سه هزاره ی تاریخی خود از فرمان روائی مادها تا دوران قاجاریه، در هر دوره و زیر بوغ فرمان روائان خودی و بیگانه، هم واره کشوری بوده است کم و بیش بزرگ و گسترده، در بردارنده ی ملل و اقوام گوناگون، و در چهارچوب مرزهای کنونی هم، هم چنان کشوری است بزرگ با سرزمینی گسترده، و یادگاری از گذشته های دور و نزدیک و ماترکی از یک امپراتوری بزرگ با تداوم تاریخی و تجانس نسبی قومی و فرهنگی!

به این اعتبار هم چنان کشوری است چند ملیتی، در برگزیده اکثریت فارس زبان و اقلیت های آذری، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن با زیست گاه تاریخی در حوزه ی جغرافیایی مشخص؛ ملیت هائی که همه گی کم و بیش مراحل تکامل قومی را پشت سر نهاده و دیرگاهی است که به آگاهی ملی رسیده اند. هم باید افزود که ایران کشوری است در برگزیده اقلیت های قومی - مذهبی، آشوری، ارمنی و با اندکی تسامح یهود بدون زیست گاه یک پارچه، پراکنده در پهن دشت فلات! و نیز لرها، لک ها، گیلک ها، مازندرانی ها و تالش ها، با سرزمین و زیست گاه تاریخی و یک پارچه، با تفاوت هائی کم و بیش مشابه، در حوزه ی فارس زبان ها، با ویژه گی های سنتی، فرهنگی و محلی خود!

با بیان این واقعیت آشکار تاریخی - جغرافیایی - اجتماعی، این پرسش اساسی پیش می آید که آیا در چنین کشوری جدای از رشد ناموزون اقتصادی - اجتماعی، در مورد اقلیت ها مساله ای هم به نام ستم ملی وجود دارد و ستم ملی فراتر از بی حقوقی همه گانی که در طی سده ها و هزاره ها در پرتو تداوم نظام های سرکوب گر ستم شاهی و خلیفه گری بر قرار بوده و اکنون هم در پرتو استمرار حاکمیت استبداد دینی به رهبری روحانیت شیعه و چیره گی یک نظام خشن دینی به نام جمهوری اسلامی - ققاهتی هم چنان بر قرار است؛ دلیل وجودی دارد؟ و خود به تنهائی و جدای از نبود حقوق شهروندی، مساله ای است؟ و یا آن طور که منتقدین پدیده ی ستم ملی می گویند مساله ای به نام ستم ملی در کشور ما کار نیست و از آن چه که به عنوان ستم ملی یا مشکل ملیت های تحت ستم نام می برند، مشکل قوم های ایرانی است و نباید که از نبود حقوق شهروندی که با برقراری حقوق شهروندی خود به خود از میان خواهد رفت!

در پاسخ به این پرسش اساسی، اما ساده و بدیهی، باید گفت مساله ی ستم ملی جدای از نبود حق و حقوق شهروندی که ستمی است همه گانی و جدای از استعمار طبقاتی که آن هم به نوبه ی خود همه گانی است و مرزی بین شهروندان ملت چیره و ملت ها یا ملیت های زیر ستم دوگانه وجود ندارد، خود به تنهائی به عنوان یک مساله ی ناویسته، آشکارا مطرح است و نباید که آن را تومی دانست از سوی اقلیت های ملی و یا مساله ای پنداشت ناشی از

مردم انقلابی کردستان ...

مردم کردستان به حاکمان اسلامی و نیروهای سازشکار هرگز این فرصت را ندادند که با چهره ی بزک کرده در انظار عمومی عرض اندام کنند. در نتیجه حاکمان ناگزیر شدند درماه عسل حاکمیت خود، شمشیر از نیام برکشند و فرمان جهاد صادر کنند. فرماتی که به موجب و در پی آن، نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی اکنون بیش از سه دهه است در کردستان ازگشته ها پشته ساخته اند. در سه دهه ی گذشته به سبب گسترش روز افزون صفوف پیشرو توده ای و توده ی پیشرو، رژیم اسلامی هرگز لحظه ای فرصت و مجال نیافته بی سر نیزه و خنجر در کردستان جلوه نمایی کند. بر این پایه می توان گفت کردستان جبهه و سنگری است که جمهوری خون و جنایت ولایت اسلام و سرمایه هرگز نتوانسته آن را کاملاً فتح کند. به همین سبب است که در کردستان بیش از هر جای دیگر ایران، رژیم اسلامی در سی و یک سال گذشته، ناگزیر شده است عطای چهره ی حقوقی و قانونی دولت خود را به لقای دستگاه های سرکوبگر خود ببخشد. مردم کردستان درچشم حاکمان اسلامی غیر خودی ترین و بی حقوق ترین بخش مردم ایران هستند و چنین بود که کردستان، از نخستین آینه هایی شد که چهره ی تمام قد و بی بزک حاکمان اسلامی و نیروهای سازشکار را آشکار و افشا کرد.

در سال های چویه و دار شست، کردستان خطه ی تداوم حیات نیروهای سیاسی و سنگر مقاومت و پیکار آنان شد. در آن سال ها کردستان رنگین کماتی از نیروهای سیاسی ایران را در خود جای داده بود. بسیاری از فرزندان انقلابی ایران در مناطق آزاد کردستان، زنده گی رها از سلطه ی رژیم را تجربه کردند. مردم کردستان در آن سال ها سفره ی نان خود را با آنان قسمت کردند. بسیاری از آنان در کردستان جان باختند و در آن جا به خاک سپرده شدند. کردستان سرزمین خون و خاطره ی جان باخته گان ومبارزان جان بر کفی است که با پیکار و مرگ خود آتش پیکار رهایی بخش را شعله ورتر کردند.

مردم کردستان هرگز در طول سال های جنگ ویرانگر و ارتجاعی رژیم ایران و عراق، پیکار طبقاتی خود را قربانی دفاع طلبی ها و جنگ طلبی های بورژوازی نکردند. و به بهانه ی مقابله با تجاوزگر خارجی در کنار ارتجاع داخلی قرار نگرفتند. همچنان که به بهانه ی پیکار با ارتجاع داخلی هرگز چشم به راه ارتش عراق نبودند. کردستان در سال های جنگ، نمادی از پیکار مستقل توده ای در برابر رژیم های جنگ افروز و جنگ طلب ارتجاعی بود.

در سال های اخیر نیز جنبش کارگری در کردستان توانسته نقش در خوری در ارتقای کل جنبش کارگری ایران بازی کند. جنبش کارگری کردستان بستر شکل گیری رهبران و چهره های شاخص کارگری بسیاری شده است. کارگران پیشرو کردستان در جهاتی کردن فریاد کارگران ایران سهم بسزایی داشته اند. همچنین جنبش زنان در کردستان در پیکار در برابر فرهنگ پدر- مردسالار دست آوردهای چشم گیری داشته است، به ویژه نقش آنان در پیوندیابی جنبش های اجتماعی- طبقاتی درخور توجه بوده است. مردم کردستان هر ساله با حضور فعال در فستیوال آدم برفی توانسته اند نقشی موثر در دفاع از حقوق کودکان ایفا کنند. در یک کلام می توان گفت، کردستان سنگر و جبهه ی ایده هایانسانی و رهایی بخشی است که توده ای شده اند.

و اکنون بار دیگر مردم انقلابی کردستان، در اعتراض به اعدام پنج تن از فعالان سیاسی، با کار بست راه کار اعتصاب عمومی سیاسی در پیکار سیاسی - طبقاتی جاری در ایران گامی مهم به پیش برداشته است. گامی که می توان آن را جهشی در آگاهی انقلابی - انتقادی توده ای در پروسه ی پیکار سیاسی - طبقاتی ارزیابی کرد. کار بست راه کار اعتصاب عمومی سیاسی در کردستان بیان گر گذار از

آوازه‌گری دشمنان خیالی به قصد تجزیه‌ی کشور! زیرا مساله‌ی ستم ملی در کشور ما و در جهان چوب مرزهای کنونی، جدای از رشد ناموزون کشور در سطح جغرافیای سیاسی که خود نشانه‌ی است از تداوم ستم ملی و جدای از بی‌حقوقی همه‌گانی که اکثریت بزرگی از جمعیت کشور را در بر می‌گیرد و جدای از استثمار طبقاتی، به تنهایی مساله‌ی است در خور توجه و نیازمند پاسخ روشن! و به ویژه باید بر رشد ناموزون اقتصادی، اجتماعی انگشت گذاشت که بر اساس آمارها و داده‌های تا کنونی واقعیتی است انکارناپذیر! و هم نشانه‌ای از چرایی آن! و هم دلیلی قاطع بر وجود آن! دلایلی آشکار از دوگانه‌گی رفتار نابرابرجویانه (تبعیض آمیز) دولت مرکزی نسبت به اقلیت‌های ملی، در طی سده‌ها، به ویژه در چند دهه‌ی اخیر که در کشور گام‌هایی در راه صنعتی شدن برداشته شده است.

امروزه طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی از لیبرال تا چپ با سخن گفتن از تمامیت ارضی، از بیخ و بن منکر مساله‌ی استند به نام مساله‌ی ملی! همان طور که اشاره شد به باور اینان مساله‌ی اقلیت‌ها در ایران، مساله‌ی است قومی و ناشی از عقب مانده‌گی قومی، نه مساله‌ی ملی و ناشی از تضاد ملیت‌ها و وجود و برقراری نوعی ستم دوگانه علیه اقلیت‌های ملی! آنان با این استدلال که اقلیت‌های ساکن ایران زمین هنوز در مرحله‌ی قومی هستند و مشکل آنان را باید در حوزه‌ی قومیت دید، هر کدام از آنان را پاره‌ای می‌دانند از قوم یگانه‌ی ایرانی و نه ایران را ترکیبی از اقوام گوناگون و چند پاره! بنا بر باور آنان فرارونی اقلیت‌های قومی به سوی ایرانیست است و تبار ایرانی و پس مانده‌گی تاکتونی آنان را مشابه ستم دوگانه‌ای می‌دانند که در جامعه‌ی مردسالار در حق زنان روا می‌دارند و یا در جامعه‌ی دین سالار، علیه دین ناباوران یا اقلیت‌های دینی و مذهبی!

جریان‌های سیاسی و گروه‌های اجتماعی دیگری هم هستند که از روی ناچاری پذیرفته‌اند که ایران کشوری است چند ملیتی و در بردارنده ملیت‌های گوناگون و مساله ستم ملی مساله‌ای است جدی، و به باور آنان نمی‌توان جدی بودن مساله را دست کم در حوزه‌ی فرهنگی، تاریخی و زبانی نادیده گرفت. اما در برابر رسمیت بخشیدن به راه حل حق تعیین سرنوشت در یک انتخابات آزاد و با تکیه به شیوه‌های دموکراتیک، با انکار قوام ملی اقلیت‌ها برای تأسیس یک دولت مستقل و با زیر پرسش نهادن توان آنان برای اداره‌ی خود و بدتر از آن به زیر پرسش نهادن قوه‌ی تشخیص و یا تمیز آنان برای تعیین سرنوشت خود، با مخالفت جدی با این راه حل، که آن را یک راه حل بشوینگی قلم داد می‌کنند، از موضعی قیم مابانه چهار چوب یک راه حل نیم بند، مشابه «قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی» صدر مشروطیت در یک نظام متمرکز به شیوه‌ی کنونی را برای زدودن نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و زدودن ستم فرهنگی اقلیت‌های ملی یا قومی کافی می‌دانند!

هر چند قانون ناکام تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی و متمم قانون اساسی در صدر مشروطیت اقدامی بود مترقی و تلاشی مدیرانه برای گسترش و قوام دموکراسی در کشور و تلاشی ضروری برای کنترل قوه‌ی مجریه از طریق تصویب بودجه‌ی کشوری و کنترل آن توسط مجلس و محدودیت قدرت وزیران در برابر قانون و چهارچوبی برای افزایش دامنه‌ی اختیارات ایالت‌ها و ولایت‌ها در تصمیم‌گیری‌های اصولی در محل و مصرف بودجه؛ اما نباید فراموش نمود که گره مشکلات امروزی را باید با راه حل‌های امروزی گشود و راه حل‌های کهنه به قدمت صد ساله نمی‌تواند پاسخ‌گوی مسائل پیچیده‌ی جهان امروز و ایران امروز باشد!

با نگرشی به واقعیت‌های اجتناب‌ناپذیر کنونی باید دید ستم ملی خود را چه گونه به نمایش می‌گذارد و دلایل وجودی آن کدام‌اند؟ در باره‌ی ستم ملی و چرایی ستم ملی، باید به کوتاهی یادآور شد که ستم ملی در یک جامعه‌ی طبقاتی ستمی است دوگانه، و جدای از استثمار طبقاتی مداوم در سطح کشور که اکثریت توده‌های یک کشور را جدای از هویت ملی یا قومی آنان در بر می‌گیرد و جدای از بی‌حقوقی همه‌گانی ناشی از ستم استبدادی، خواه استبداد شاهی باشد! خواه استبداد نظامی! خواه استبداد دینی و ملانی که باز هم جدای از هویت توده‌ها همه‌گانی است! ستم ملی در یک جامعه‌ی چند ملیتی، محرومیت اقلیت قومی یا ملی فرودست است از حقوق و مزایای ملت فرادست یا غالب! زیرا اقلیت‌های ملی از حقوق نیم بندی هم که اکثریت جمعیت ملت فرادست (غالب یا چیره) از آن برخوردارند محروم هستند. محرومیت از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی و جامعه‌ی بشری که آموختن به زبان مادری است و سخن گفتن به زبان مادری است و بیان کردن نیازهای خود است و خواسته‌های خود است به زبان مادری!

بازماندن زبان و فرهنگ یک اقلیت ملی از تکامل! به بیان دقیق‌تر بازداشتن اقلیت‌های ملی از آموزش به زبان مادری، و بازداشتن آنان از کاربرد زبان مادری به عنوان زبان اداری، فرهنگی و هنری و بازداشتن آنان از چاپ و انتشار کتاب و نشریه به زبان مادری و بازداشتن آنان از بهره برداری از رسانه‌های دیداری و شنواری به زبان مادری، نمود بارز ستم ملی است و محرومیتی است فراتر از کاربرد سانسور همه‌گانی در نظام‌های استبدادی و حکومت‌های سرکوب‌گر! به بیان روشن‌تر بازداشتن زبان، فرهنگ و هنر اقلیت‌های ملی از تکامل و پیش‌رفت!

اما نباید پنداشت که دوگانه‌گی ستم تنها در مساله‌ی زبان، سنت و فرهنگ خلاصه می‌شود؛ هر چند که اگر این ستم دوگانه تنها در حوزه‌ی زبان و فرهنگ هم خلاصه می‌شد باز هم مساله‌ی ای بود قابل اهمیت! و به ویژه آن‌گاه که توجه داشته باشیم زبان گفتاری در کنار ابزار کار اساسی‌ترین عامل تکامل جامعه بشری بوده و در طی سده‌ها و هزاره‌ها هر قوم و ملتی با زبان خود راه خود را در درون سایر جامعه‌ی بشری گشوده است و فرهنگ و هنر خود را بارو ساخته و به جهانیان عرضه نموده است.

هنگامی که به چرایی رشد ناموزون اقتصادی و اجتماعی بپردازیم که زمینه‌ساز رشد ناموزون فرهنگی و هنری است، عقب مانده‌گی زیست‌گاه اقلیت‌های ملی، در برابر پیش‌رفته‌گی نسبی زیست‌گاه ملت برتر و پائین بودن سطح زنده‌گی ملیت‌های تحت ستم دوگانه در برابر برتری نسبی سطح زنده‌گی ملت غالب دقیق‌تر نمایان می‌شود و نمایان‌گر همان تمایز است که بین کشورهای استعمارگر و استعمارزده وجود دارد و به این اعتبار ستم دوگانه را باید نشانه‌ی دانست از بقایای نوعی استعمار تاریخی و غلبه‌ی یک ملت بر ملتی دیگر و یا ملت‌های دیگر و نه مساله‌ی فرهنگی و در حوزه زبان!

همان طور که پیش از این اشاره شد یکی از دلایلی که در مخالفت با حق تعیین سرنوشت ایران می‌شود و از جانب طیف گسترده‌ای از ملی‌گرایان و هواداران نظام پادشاهی تا بخشی از مدعیان چپ نماینده‌گی می‌شود، این ادعا است که اقلیت‌های ساکن ایران زمین در کنار فارس زبان‌ها، همه از قوم‌های ایرانی هستند با تبار یگانه و سخن گفتن آنان به زبان‌های ناهم‌گون ناشی است از یورش‌های تاریخی و نفوذ اقوام مجاور و مهاجم! و در کشور ما تنها یک ملت واحد وجود دارد و نه چند ملت، یا ملیت چند پاره و اختلاف کنونی تنها در حوزه‌ی زبان است و نفوذ زبان‌های بیگانه! و زبان اقلیت‌های قومی به استثنای زبان کردی که ریشه در زبان‌های ایران باستان دارد، همه وارداتی هستند و بازده تهاجم اقوام بیگانه! به فرض که چنین باشد و این ادعای پوچ درست باشد و ترکمن چشم بادامی عین سیه چشم شیرازی باشد، اما آیا این ادعا می‌تواند واقعیت موجود را دگرگون سازد که ما در کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا، آذربایجان و خوزستان با پدیده‌های دگرگونه‌ای رو در رو هستیم؟ و هر کدام مشکل خود را دارند و پیچیده‌گی خود را! بنا بر این اگر واقعیتی انکارناپذیر در میان است در این صورت چاره‌ی کار چیست و راه حل خردمندانه کدام است؟

آیا باید به شیوه‌ی رضاخانی و محمدرضایی یا کمالی (منظور کمال اتاتورک در ترکیه است)، اقلیت‌های قومی را باز هم به شدت هر چه بیش‌تری سرکوب نمود و به ترک زبان و فرهنگ خود واداشت و یا اجازه داد که آن‌ها هم رشد موزون پیدا کنند و نابرابری‌های کنونی در همه‌ی زمینه‌ها، از جمله در حوزه‌ی زبان و فرهنگ هم با تلاش مشترک و مشارکت خود آنان زوده شود! به بیان روشن‌تر، درست‌گره‌ی کار در همین جاست؛ راه حل دموکراتیک با شیوه‌های مسالمت‌آمیز، با تداوم راه حل‌های غیردموکراتیک تا کنونی، ادامه‌ی خشونت، تشدید خشونت و شدت بخشیدن بر دامنه‌ی سرکوب و یا زدودن ستم ملی در دوره‌ی آگاهی ملی؟! آیا باید چنان شرایطی ایجاد نمود که نابرابری‌ها و نا همسانی‌های کنونی از میان برود و یا با سیر فزاینده‌ی خود جنبه‌ی انفجاری پیدا کند؟

باید توجه داشت که در پرتو تکامل ابزار تولید و دگرگونی شیوه‌ی تولید و رشد پدیده‌ی طبقاتی و پیدایش طبقات جدید در عرصه‌ی کارزار اجتماعی، جامعه‌های قومی و نظام‌های فئودالی (زمین داری) دگرگونی می‌شوند و با رشد طبقاتی جامعه و پدید آمدن طبقه‌ی بورژوا که طبقه‌ی کارگر را در دامن خود می‌پروراند، بافت اولیه جامعه‌های قومی و طبقاتی قبایله‌ای در هم می‌شکند و جای خود را به جامعه‌ای پویا و متحول می‌سپارد و مقوله‌ی ملت و ملیت جای‌گزین مقوله‌ی قوم و قومیت می‌شود و ملیت‌های کنونی ساکن ایران هم نمی‌توانند خارج از این حکم عام باشند. اگر در گذشته‌ها و حتا تا چند دهه پیش از این می‌شد از قوم کرد سخن گفت و یا از قوم بلوچ، یا از قلاتن قبایله‌ی عرب یا ترکمن، امروزه خطاب کردن آذری‌ها و ترک زبانان که دست کم بیست میلیون نفر از جمعیت هفتاد میلیونی کشور را تشکیل می‌دهند و یا کردها که در بر دارنده‌ی یک ششم جمعیت کشور هستند، و یا بلوچ‌ها و عرب‌ها که هر کدام مرز چهار تا پنج در صد جمعیت کشور را رقم می‌زنند، این خطاب‌ها یعنی قوم نامیدن نه مناسبیتی دارد و نه کارائی چندانی، و نیز با دشواری می‌توان با قوم خطاب نمودن آنان بر مبارزه‌ی مداوم شان برای کسب خودمختاری و حق تعیین سرنوشت خط بطلان کشید و یا پند و اندرز، آنان را از تلاش‌های حق طلبانه برای مشارکت در اداره‌ی امور خود بازداشت! و بدین ترتیب، نه با نادیده گرفتن زمینه‌های ستم ملی می‌توان به انکار آن پرداخت و نه با نادیده گرفتن آگاهی ملی و پیشینه‌ی تاریخی اقلیت‌های ملی، می‌توان چشم انداز مبارزاتی و احتمال اوج‌گیری آن را انکار نمود.

در باره وجود ستم ملی در کشورهای چند ملیتی بسیار گفته‌اند که تکرار آن‌ها و یا اشاره‌ای به حجم آن‌ها در این نوشته‌ی کوتاه ضرورت چندانی ندارد. کافی است که به کوتاهی یادآور شویم که در اثبات ستم ملی در چهارچوب مرزهای کنونی دو دلیل اساسی هم چنان برجسته‌گی ویژه دارد.

نخست این که (به همان گونه که پیش از این هم یادآوری شد) ایران وارث یک امپراتوری کهن سال چند هزار ساله است. امپراتوری بزرگی از هزاره ی پیش از میلاد تا نیمه ی دوم سده ی نوزده بدون مرزهای مشخص، که مرزها را هم واره توان رزمی شاهان و سرداران نظامی تعیین می کرده و نیازی هم نیست که آدمی تاریخ دان باشد و همه ی روی دادهای کوچک و بزرگ سده ها و هزاره ها از بر داشته باشد تا باندان اوضاع در این امپراتوری چه گونه بوده؟ و امروز چه گونه است؟

همین که امروز سه کشور فارس زبان ایران، افغانستان و تاجیکستان وجود دارد، همین که نو پشتونستان، نو بلوچستان، نو ترکمنستان، نو آذربایجان و چند کردستان در کنار هم وجود دارد و همین که یک دوجین شیخ نشین در همسایه گی ما در حاشیه ی خلیج فارس وجود دارد، خود به خود نمایان گر این قضیه ی تاریخی هستند که در پدید آمدن موقعیت کنونی و وجود ستم دوگانه بر اقلیت های ملی و قومی چند پاره، علاوه بر نظام های امپراتوری کهن در منطقه، قدرت های امپریالیستی نوخاسته هم در سده ی اخیر به سهم خود مباشرت داشته اند و شیخ نشین بحرین به عنوان نمونه، آخرین قطعه ای است که به طور رسمی در سال 1350 از پیکر امپراتوری شاهنشاهی در عصر محمد رضا پهلوی از کشور جدا و یا حاکم بخشی می شود و رژیم شاه از ادعای یک صد و پنجاه ساله ی کشور شاهنشاهی در مورد اشغال تاریخی بحرین توسط قوای بریتانیا و حق حاکمیت بر این جزیره در قلب خلیج فارس، که خود استان چهاردهم اش می نامید دست بر می دارد و در ظاهر با سه جزیره ی کوچک تنب، تنبیک و ابوموسا (طاق) می زند.

سه جزیره ای که هم چنان مورد نزاع است. اما دومین دلیل؛ و در عین حال محکم ترین دلیل در اثبات ستم ملی، تداوم مبارزاتی اقلیت های تحت ستم است در کارزار مبارزاتی یک صد ساله ی اخیر! آفتاب آمد دلیل آفتاب، مبارزه ی ملت کرد در یک سده ی اخیر و پایداری آنان در برابر رژیم های حاکم بر سه کشور ایران، عراق، و ترکیه را باید تائیدی دانست بر وجود ستم ملی، و هم تائیدی بر بیداری ملت ها، و جدی بودن ستم دو گانه بر یک ملت چند پاره! با پیچیده گی ویژه ای که در طی سه دهه ی گذشته در فرایند مبارزه ی سازمان یافته ملت کرد در سه بخش اشغالی ایران، عراق و ترکیه پدید آمده و یک بخش از این ملت چند پاره با اشغال عراق توسط آمریکا و بریتانیا به یک ائتلاف بین المللی پیوسته، مساله ی کرد و کردستان در منطقه فراتر از مشکل مساله ی ملی در این کشور و با آن کشور، رنگ و بوی جهانی به خود گرفته و این رنگ و بوی تازه، از یک سوی دوگانه گی رفتار امپریالیست های غربی را به نمایش می گذارد و از سویی دیگر دوگانه گی دولت های منطقه!

ایالات متحده ی آمریکا و هم پیمان اش در ناتو به ویژه کشور آلمان که تجهیزات نظامی ارتش ترکیه را تامین می نماید، ترکیه را در سرکوب مردم کرد به نحوی همه جانبه یاری می دهند و برای سرکوب مبارزات آزادی خواهانه مردم کرد در این کشور از ارسال پیش رفته ترین ابزار های جنگی و جاسوسی تا یاری های نظامی، پلیسی، جاسوسی و پشتیبانی سیاسی از هیچ چیز دریغ ندارند، با دولت خودمختار کردستان عراق و کردهای این کشور دوران ماه عسل را می گذرانند.

همین دوگانه گی را در رفتار رژیم های واپس گرای ترکیه و جمهوری اسلامی را هم می توان به خوبی نشان داد. این دو کشور که در حوزه ی حاکمیت خود، به سرکوب خشن ملت کرد به همان شدت گذشته ادامه می دهند و دامنه ی سرکوب شهروندان کرد خود را تا حوزه ی حاکمیت دولت خودمختار کردستان در خاک عراق ادامه می دهند با رهبران کردستان (عراق) به گفت و گو می نشینند و با آنان مناسباتی دارند در سطح مناسبات دولتی و دیپلماسی!

جدای از اهمیت بین المللی کردستان، و وجود چهار کردستان در چهار کشور ایران، عراق، ترکیه، سوریه و هم وجود اقلیت شایان توجهی در دو کشور ارمنستان و لبنان، در پیوند با کردستان ایران از مبارزه ی یک سده ی آنان باید نام برد که با به پای مبارزات سایر بخش ها تداوم داشته است که از همه مهم تر به ویژه مسائل پس از انقلاب بهمین پنجاه و هفت است و روی کار آمدن جمهوری اسلامی! در طی این سال ها مبارزه ی آزادی خواهانه ی مردم کرد برای کسب خودمختاری و حق تعیین سرنوشت درنگ ناپذیر ادامه یافته و با مبارزه ی آزادی خواهانه سایر خلق ها با ملیت های ساکن ایران آن چنان پیوند استواری دارد که مبارزات مردم ایران بدون مبارزات مردم کردستان لنگ می زند.

نمیاید پنداشت که تنها مساله ی کردستان است که پیچیده گی های ویژه ای یافته و یا از چنین پیچیده گی های بیخوردار است، سایر اقلیت های ملی هم، چه گونه گی و پیچیده گی کم و بیش مشابهی دارند. در پیوند با آذربایجان، از یک سو تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین گواهی است از شورش های مداوم تا دست به دست شدن های تکراری بخش هایی از آن در چند سده پیشین بین قدرت های منطقه ای! و در ادامه ی همین دست به دست شدن ها باید از اشغال بخش شمالی توسط روسیه ی تزاری در جریان جنگ های ایران و روس در نیمه ی نخست سده ی نوزده یاد نمود که پس از انقلاب بلشویکی روس به یکی از پانزده جمهوری تشکیل دهنده ی کشور شوراه و

اتحاد شوروی سوسیالیستی تبدیل می شود و چند دهه دیرتر، در پی زوال اتحاد شوروی پیشین به استقلال و حق حاکمیت ملی دست می یابد.

در پیوند با بخش جنوبی آذربایجان، پس از تجزیه ی بخش شمالی از آن، از ایفای نقش انقلابی و مبارزاتی آن باید یاد نمود در کارزار مشروطیت و ایستاده گی تاریخی در برابر استبداد مصلحتی شاه، از قیام خیابانی و تاسیس آزادستان باید یاد نمود تا شکست آن توسط عوامل سرکوب گر استبداد مرکزی، از شورش ناکام یاور (سرگرد) لاهوتی در تبریز یاد نمود که سودای آزادی سر تا سر ایران و استقرار یک نظام سوسیالیستی را در سر داشت. و از همه مهم تر تشکیل «فرقه ی دموکرات آذربایجان» را باید یادآور شد که جریان سال های پایان جنگ به وجود آمد و از آثار یک ساله ی حکومت فرقه دموکرات و سرکوب خشن و خونین آن توسط ارتش شاهنشاهی! سیل مهاجرت آذری زبان ها در پنج دهه ی گذشته به سمت پایتخت و شهرهای مرکز در جست و جوی کار و زنده گی بهتر و ادغام آنان در جامعه ی فارس زبانان بر پیچیده گی مساله ی آذربایجان آن چنان افزوده که امروز سخن گفتن از تهران و ایران بدون توجه به آذربایجان و آذری زبانان بی هوده است. نه بازار تهران بدون حضور آذری زبانان، رونق آن چنانی دارد، نه بورژوازی ایران بدون بورژوازی آذربایجان و بازار تبریز، نه انقلاب مشروطیت بدون ایستاده گی تبریز شکوه و جلالی دارد و نه دیگر مبارزات سراسری مردم ایران بدون مبارزه ی مردم آذربایجان می توانست به جانی برسد.

برای نمونه به قیام تاریخی مردم تبریز در سال 1356 باید انگشت گذاشت که سر فصلی درخشان بود برای مبارزه مشترک همه ی ملیت های ایران زمین علیه نظام ستم شاه. و نیز هم یادآور شد که سرکوب خشن همین مردم انقلابی توسط نظام نوپای جمهوری اسلامی به بهانه ی شورش هواداران شریعت مداری در مخالفت با نظام ولایت فقیه بود که نهادینه شدن حکومت آخوندی و استقرار نظام ولایت فقیه را به آسانی فراهم ساخت، و این شکست برجسته گی ویژه ای یافت! زیرا توده ای ترین مقاومت ناکام در برابر نظام ولایت فقیه در تبریز انجام گرفت.

سرنجام از موج تازه ای از مبارزه ی فرهنگی و خودمختاری طلبی آذری ها می توان سخن گفت که با اعلام استقلال جمهوری آذربایجان پدید آمده است! و همین طور است در پیوند تاریخی و مبارزاتی خلق های بلوچ و عرب که هر دو در پرتو تداوم و شدت خشنوتن های جاری جمهوری اسلامی در آستانه ی یک مرحله ی انفجاری قرار دارند!

اما برای ما همه ی ایرانیان از هر گروه و ملیتی، جدای از جدی بودن مساله ی ستم ملی، اهمیت مساله درک خطری است که به سبب تداوم این قضیه چه بسا گریبان گیر همه گان شود و به تکرار حوادث دردناکی بینجامد مشابه برادرکشی ملیت های یوگسلاوی پیشین و تجزیه تاریخی آن و تشکیل نیمچه جمهوری های بالکان!

نمیاید از یاد برد که جمهوری های تشکیل دهنده ی یوگسلاوی پیشین از خود مختاری و مزایای گسترده ای برخوردار بودند که ملیت های ساکن ایران از هیچ یک از آن مزایا برخوردار نیستند، اما در همان یوگسلاوی فدرال هم، همه ی مسائل کلیدی در کنترل برادر بزرگ تر قرار داشت، یعنی در کنترل صرب ها و برتری جویی های صرب و تن ندادن صرب ها به پذیرش اصل برابری همه ی ملیت های تشکیل دهنده ی یوگسلاوی بود که آتش جنگ داخلی را بر افروخت. جنگی که قدرت های خارجی و به ویژه آلمان فدرال در شعله ور ساختن و تشدید آن نقش اساسی داشتند. اما بدون تردید اگر زمینه ی داخلی فراهم نبود شعله های جنگ این چنین بر افروخته نمی شد! و نمی توان نادیده انگاشت که زمینه ی مداخله بیگانه گان آن گاه فراهم می آید که تضادهای داخلی به اوج خود می رسد و راه حل های مسالمت آمیز بن بست خود را به نمایش می گذارد! چشم انداز به بن بست رسیدن راه حل های مسالمت آمیز در مورد ما هم چندان دور از ذهن نیست و این ما هستیم که وظیفه داریم با طرح بنیادی و ریشه ای مساله ی ستم ملی در جست و جوی راه حل های منطقی برآئیم و نپنداریم که با انکار و نادیده انگاشتن ستم ملی، و یا مسکوت گذاشتن مشکل ملیت های تحت ستم، گره ی مشکلات در طول زمان خود به خود گشوده خواهد شد و یا پیش از آن که اوجی بگیرد فرو خواهد افتاد و از دیده ها گم خواهد شد و یا در تاریخ خانه ی ذهن فرو خواهد رفت.

در شرایط کنونی نیروهای دموکرات و چپ ایرانی جدای از وابسته گی آنان به این ملیت و یا آن ملیت، به اکثریت فارس زبان و یا هر کدام از اقلیت های ملی، با دو مساله ی اساسی مواجه هستند و اگر نتوانند برای این دو مساله چاره ای ببندیشند و آن را به مساله ای فرآگیر و همه گانی مبدل سازند در فرایند دگرگونی های آینده، اوضاع به گونه ای دیگر پیش خواهد رفت و آن ها به عنوان نیروهای پیش رو هم چنان در حاشیه باقی خواهند ماند و یک بار دیگر، یک فرصت تاریخی را به رایگان از کف خواهند داد.

نخستین مساله ای که پیشاپیش خود نمائی می نماید سازمان دهی طبقاتی کارگران و زحمت کشان سر تا سر کشور است بر زمینه نیازهای صنفی، صنفی - اقتصادی، صنفی - سیاسی، و سیاسی - ایدئولوژی به عنوان محور مبارزاتی و پایه گذاری یک نظام پیش رو دموکراتیک با گرایش

سوسیالیستی! و دومین مسأله، یافتن راه حلی است اساسی برای زدودن آثار ستم‌های دو گانه بر ملت‌های تحت ستم و تحقق برابری همه جانبه‌ی آنان با روش‌های مسالمت‌آمیز و مورد پذیرش دو جانبه و چند جانبه! زیرا حل دشمنانه و خشونت‌آمیز مسأله‌ی ملی به سهم خود اتحاد و هم‌بسته‌گی کارگران و زحمت‌کشان را مختل می‌سازد و اتحاد مبارزاتی طبقاتی در برابر طیف‌های گوناگون از امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی تا بورژوازی خودی را در فرایند مبارزه‌ی اجتماعی و طبقاتی مختل، و به مبارزات ناسیونالیستی مبدل خواهد ساخت و کارگران و زحمت‌کشان همه‌ی ملت‌ها را به سود سرمایه‌داری خودی و بیگانه‌رو در روی هم دیگر قرار داده، جنگ ناسیونالیستی را جای‌گزین جنگ طبقاتی سرنوشت‌ساز خواهد ساخت.

راه حل اساسی کدام است؟ با چه شعاری؟ در پرتو چه سیاستی؟ و تحت رهبری کدام سازمان و برای برقراری چه رژیمی؟ تجربه‌ی بلشویک‌ها برای پرهیز از جنگ قومی و مستعمراتی در درون امپراتوری تزاری روس می‌تواند هم‌چنان تجربه‌ای باشد سودمند و آموزنده! بلشویک‌ها در آستانه‌ی انقلاب اکبر با شعار حق تعین سرنوشت برای ملت‌های تحت ستم، اتحاد مبارزاتی طبقات زحمت‌کش را در پیته‌ی امپراتوری تزار میسر ساختند و با پیروزی انقلاب اکبر به استقلال ملت فنلاند که از تداوم استعمار و یوغ کمپساریایی خلق صادر شد، البته این تنها استثنا و مابه‌ازای عملی شعار حق تعین سرنوشت بود. در مورد سایر خلق‌ها، با یاری گرفتن از کادرهای حزبی منتقد خود در میان ملت‌های تحت ستم به سیاست پیوند(الحاق) داوطلبانه روی آوردند. اگر چه این سیاست، یعنی پیوند داوطلبانه‌ی ملت‌های تحت ستم، متأسفانه به شیوه‌ای غیر دموکراتیک و بوروکراتیک پی گرفته شد و به اقلیت‌های کوچک و بزرگ مجالی برای اظهار رای تمایل یا عدم تمایل به این پیوند داده نشد و آثار ویران‌گر آن پس از نود سال هنوز هم دامن‌گیر روسیه و ملت‌های تحت ستم است و در فدراسیون روسیه و شماری از دیگر جمهوری‌های تشکیل‌دهنده‌ی اتحاد شوروی پیشین هم چنان خود نمایی می‌کند و مسأله‌ی چین‌ها یک استثنا نیست!

اما این شعار و این سیاست یعنی حق تعین سرنوشت به سهم خود ضرورتی بود برای تحکیم اتحاد مبارزاتی کارگران و دهقانان و پیش‌گیری از درگیری‌های قومی! به این اعتبار نمی‌توان منکر شد که سیاست پیوند داوطلبانه‌ی ملت‌های تحت ستم با ملت برتر، از جنبه‌هایی هم مثبت بود و هم ضروری، زیرا شماری از ملت‌های تحت ستم تزاری هنوز از قوام ملی لازم و کافی برای اداره‌ی ناوابسته خود برخوردار نبودند و به زمان بیش‌تری نیاز داشتند تا مراحل رشد طبقاتی را پشت سر گذاشته و از یک فرایند تاریخی بگذرند، پبله‌ی قبیله‌ای و بافت سنتی را بشکنند و به قوام ملی برسند. بی‌جهت نیست که در نخستین قانون اساسی فدراتیو شورانی روسیه که در 1922 با معاری استالین و تحت نظر لنین تهیه شد، تنها چهار کشور عنوان جمهوری برابر در فدراتیو شورانی را داشتند و دیگران عنوان جمهوری‌های خود مختار و یا مسلمان را یکدیگر می‌کشیدند. شماری از این جمهوری‌های خودمختار چهارده سال دیرتر عنوان جمهوری تمام‌عیار را کسب کردند و چند تنی هنوز هم در قلم‌رو روسیه هستند و پس از زوال اتحاد شوروی پیشین هم نتوانستند همانند دیگران عنوان جمهوری ناوابسته‌ای را کسب کنند و به حق حاکمیت ملی برسند؛ و چین‌ها با دو دهه جنگ‌های خونین نمونه‌ای هستند از ادامه‌ی استقلال طلبی ملت‌های تحت ستم دوگانه!

یکی دیگر از مزایای ناخواسته‌ی این تأخیر در کسب ناوابسته‌گی سیاسی و تحقق حق حاکمیت ملی متصرفات و مستعمرات تزاریسم، تعین مرزهای انسانی بود در این کشورها، تا جدائی ملت‌ها در دوران پخته‌گی آنان بدون جنگ و خون‌ریزی جامه‌ی عمل بیوشد و فاجعه‌ای که در جریان فروپاشی یوگسلاوی رخ داد، یا در افغانستان پس از خروج نیروهای شوروی، که به سهم خود شاهد یک جنگ قومی، مذهبی بود، در جریان فروپاشی اتحاد شوروی در میان جمهوری‌های نواستقلال آسیا که ترکیبی نا متجانس داشت مجال بروز نیابد، و اقلیت‌های روس و غیر روس در این کشورهای نو استقلال نتوانستند بدون مشکلات جدی به هم زیستی خود در چهار چوب مرزهای تعین شده‌ی و قلم‌رو جمهوری‌های [شورانی] پیشین که به قلم‌رو جمهوری‌های ناوابسته‌پس از زوال شوروی مبدل می‌شد ادامه دهند و جدائی مکانیکی ملت‌ها و با جداسازی قومی انجام نگیرد هر چند در زمان تشکیل کشور شوراها چنین آینده‌ای در چشم‌انداز نبود.

نگاهی به درگیری‌های موجود ناشی از تجزیه ملت‌ها اهمیت زدودن ستم ملی را دو چندان می‌سازد و اهمیت آن را دقیق‌تر نشان می‌دهد! شصت سال پس از کسب استقلال ایرلند از بریتانیا و اعلام جمهوری در این مستعمره‌ی پیشین، به بهانه اختلاف کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در بخش شمالی و پشتیبانی دولت بریتانیا از پروتستان‌های شمال، هنوز هم تمامیت ارضی این جزیره و پایان دادن به استعمار تاریخی بریتانیا بر بخشی از سرزمین ایرلند (یعنی اولستر) تحقق نیافته و هم‌چنان مسأله‌ای است مطرح! تلاش باسک‌ها برای کسب خودمختاری کامل از اسپانیا و تحقق وحدت دو بخش تجزیه شده باسک در قلم‌رو حاکمیت دو کشور فرانسه و اسپانیا هم چنان با چشم‌اندازی تیره مواجه است. و باز در اروپا و در قلب مدیترانه اختلاف ترک‌ها و یونانی

ها در جزیره‌ی تجزیه شده‌ی قبرس هنوز هم بدون چشم‌انداز است. مسأله‌ی جنوب سودان که در سی سال گذشته به بهای کشتار بیش از چهار میلیون و آواره‌گی و بی‌خانمانی میلیون‌ها تن تمام شده، جای خود دارد که به تازه‌گی و پس از فرونشستن بحران جنوب، مسأله‌ی دارفور در غرب سودان هم بر آن افزوده شده، بحران قومی و ملی تازه‌ای که در پنج سال گذشته دو تا سه میلیون آواره و دو بیست تا سیصد هزار قربانی برجای گذاشته است. همین طور است در شمار چندی از دیگر کشورهای آفریقائی و دو دوجین از کشورهای آسیائی، از پاکستان تا هند و سریلانکا و از اندونزی تا برمه و تایلند و فیلیپین و چین، که هر کدام به نحوی درگیر شدیدترین بحران‌های قومی و ملی هستند. مشکلاتی که میراث امپراتوری‌های تاریخی است و یا میراث استعمار و بازده سیاست‌های استعماری و نواستعماری!

بی‌عقد است که ستم ملی و اختلاف ملت‌ها را تنها از دریچه‌ی قومی و عقب‌مانده‌گی قومی به بینیم و در چشم‌انداز تیره‌ی جنگ‌های قومی و ناسیونالیستی! در مواردی، اختلاف ملت‌های هم‌سان، هم‌تراز و برابر حقوق در یک کشور فدرال یا نیمه فدرال هم خود را به نمایش می‌گذارد و حل اختلاف در چنین کشورهایی که از ستم ملی تاریخی در رنج است می‌تواند با شیوه‌های مسالمت‌آمیز و با تکیه به شیوه‌های دموکراتیک و رای آزاد ملت‌ها خود را به نمایش بگذارد. در این زمینه بلژیک یک نمونه است.

بلژیک به عنوان پایتخت اروپائی پیمان نظامی ناتو و مرکز اتحادیه‌ی اروپا، بر اثر اختلاف فرانسوی زبانان و هلندی تبارها در دو دهه‌ی گذشته در آستانه‌ی تلاشی و تجزیه قرار داشت، اما رهبران احزاب سیاسی این کشور با درایت سیاسی خود و توافق تاریخی برای گزینش یک سیستم فدرال، سیستمی با گسترده‌ترین حقوق خودمختاری برای هر بخش و تعهد متقابل دو جانبه برای احترام به رای همه‌گانی، برای یگانه‌گی و یا تجزیه کشور، به تشتت و بحران مزمن پایان داده، چشم‌انداز تاریخی تازه‌ای گشودند. چشم‌اندازی از تداوم هم‌زیستی دو ملت در چهار چوب یک حاکمیت دموکراتیک یگانه با رسمیت بخشیدن به بیش‌ترین حقوق خودمختاری ممکن برای هر بخش و پذیرش حق جدایی برای هر بخش در هر زمان که خواست اکثریت هر بخش از این دو پاره‌ی را با خود داشته‌باشد.

نمونه‌ی دیگر کانادا است که اختلاف انگلیسی زبانان و فرانسوی زبانان به دوران جنگ‌های استعماری بر می‌گردد در سده‌ی هیجده و به زمان شکست فرانسوی‌ها از انگلیس و از دست دادن مستعمرات خود در آمریکای شمالی به سود انگلیس! در تداوم این اختلاف فرانسه و انگلیس بود که زمانی شارل دوگل رئیس‌جمهور وقت فرانسه به هنگام دیدار از کانادا با شعار «زنده باد کبک آزاد»، ساکنان دو ایالت فرانسوی زبان کبک را به جدائی و تشکیل یک جمهوری مستقل فرانسوی زبان فراخواند! با وجود این پیشینه‌های تاریخی و با وجود تشدید بحران و رشد احزاب جدائی هر دو جانب قضیه یعنی رهبران فرانسوی زبانان و انگلیسی زبانان راه حل دموکراتیک را پذیرفتند و با رسمیت بخشیدن به فعالیت احزاب استقلال طلب، و به رای گذاشتن دوره‌ای درخواست آنان دایر بر استقلال و رسمیت بخشیدن به حق جدائی فرانسوی زبانان کبک، یک پارچه‌گی تاریخی این کشور را در چند دهه‌ی گذشته که خواست جدائی طلبی غلیان داشته تداوم بخشیده‌اند و کانادا اگر چه در شمار کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا قرار دارد اما با رسمیت بخشیدن به هویت دوگانه فرانسوی انگلیسی این کشور و رسمیت بخشیدن به زبان فرانسه به عنوان زبان رسمی در کنار زبان انگلیسی قوام این کشور را در چهارچوب یک نظام فدرالی دموکراتیک تحکیم بخشیده‌اند.

فدرالیسم یک شکل حقوقی است برای اداره‌ی کشور و راه حلی شناخته شده در تدوین قانون اساسی برای برقراری دموکراسی و اداره‌ی دموکراتیک کشور، به منظور تنظیم مناسبات بین دولت مرکزی و ایالت‌ها و یا بین جمهوری‌های تشکیل‌دهنده‌ی یک کشور! روشی است برای پیش‌گیری از تمرکز گرانی و یا تلاشی برای تمرکز زدائی! روشی برای توزیع قدرت بین مرکز و حاشیه! روشی به منظور سامان دادن مناسبات ایالت‌ها و یا جمهوری‌های خودمختار با یک دیگر در چهار چوب یک دولت یگانه! در عین حال فدرالیسم پادزهری است در برابر سیستم اداری تمرکزطلب که بر آن است تا تمام قدرت سیاسی و اقتصادی را در مرکز متمرکز سازد!

مسأله‌ی تمرکز و قدرتی که نظام‌های تمرکز طلب در پرتو این تمرکز گرانی کسب می‌کنند، سبب می‌شود که سرنوشت همه‌ی مردم حتا در دموکرات‌ترین کشورها در دست یک اقلیت کوچک متمرکز گردد و این اقلیت با در اختیار داشتن اهرم‌های اداری، سیاسی، مالی، حزبی و نظامی - پلیسی از آن چنان قدرت تصمیم‌گیری بالائی برخوردار باشند که مجالی برای مداخله‌ی اکثریت شهروندان در امور خود و گسترش پایه‌های دموکراتیک در جامعه باقی نگذارند. از این روی مسأله فدرالیسم و راه حلی فدرالی را نباید تنها چارچوبی دید برای گشودن مشکلات قومی و منطقه‌ای و یا زدودن آثار ستم ملی! در جغرافیای سیاسی جهان کشورهایی هم هستند که نه مشکل قومی دارند و نه تنوع ملی و نه اختلاف منطقه‌ای آن چنانی که بحران‌زا باشد و با این وجود به یک سیستم فدرالی روی آورده‌اند و با سیستم فدرال اداره می‌شوند. برای نمونه از آرژانتین، برزیل و استرالیا می‌توان نام برد،

که از یک پارچه گی و قوام ملی کم و بیش یکسانی برخوردارند و به سیستم فدرال روی آورده اند و اگر چه در بر دارنده ی اقلیت های بومی هم هستند اما فدرالیسم آنان پیوندی با مساله ی بومیان و زدودن ستم ملی و قومی ندارد و همین طور است در مورد دو کشور آلمان و اتریش!

در ماه های نخست پس از انقلاب که سازمان چریک های فدائی خلق خود را مدافع حقوق حقه ی خلق های تحت ستم می دانست و مدافع کسب خود مختاری برای آنان؛ دو نفر از نماینده گان این سازمان و گویا فرخ نگهدار و مصطفی مدنی در دیدار با بهشتی چهره ی مقتدر نظام، در صدد برمی آیند تا او را با خواست خود مختاری خلق کرد هم راه سازند و او در برابر استدلال آنان به درستی بیان می کند که چرا به کردستان خودمختاری داده شود و یزد و اصفهان از این حق محروم باشند، اگر چه نماینده گان سازمان از درخواست خود عدول می کنند و پافشاری بیش تری به خرج نمی دهند اما می بایستی تاکید می نمودند که شیوه ی اداره ی یک کشور باید یکسان باشد و فدرالیسم سیستمی است سرتاسری برای اداره ی تمام کشور و در بر دارنده ی تمام کشور! اگر یزد و اصفهان مشکل قومی و ملی ندارند، اما در اداره ی امور خود هم نقش چندانی ندارند و همه چیز تابع دستور مرکز است و دیکت شده از بالا! و ضرورت حداقل دموکراسی ایجاب می کند که امور داخلی آن ها هم به خودشان واگذار شود. اگر قرار است آموزش و پرورش مردم کردستان به خودشان واگذار شود چرا این حق به استان های خراسان و یزد و اصفهان تعلق نداشته باشد.

تجربه ی یک صد سال گذشته به درستی نشان داده است که تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی و اداره ی متمرکز کشوری مانند ایران، سد بزرگی است در راه پیش رفت دموکراسی و برقراری دموکراسی، حتی دموکراسی نوع بورژوازی، تا چه رسد به دموکراسی سوسیالیستی و یا مشارکتی!

نگاهی به دموکراسی های مدل غربی و یا سرمایه داری نشان می دهد که در این کشورها یک توازن نسبی همه جانبه برقرار است که مجال برای استقرار و استمرار دیکتاتوری بر جای نمی گذارد. توازن طبقاتی و در پرتو آن، سازمان دهی طبقاتی کارگران و کارمندان، در شکل حزبی و سندیکائی، وجود احزاب کارگری و سندیکائی در برابر دولت، و سندیکای کارگران و کارکنان د برابر کارفرمایان! گسترش حقوق فدرالی و یا افزایش دامنه ی اختیارات مقام های محلی در سیاست گذاری در برابر دولت مرکزی و حل مسائل و مشکلات در منطقه و محل با مشارکت ساکنان هر منطقه! و در استقرار دموکراسی این توازن چند جانبه ی قدرت اهمیت اساسی دارد، توازن قدرت در شکل افقی و در شکل عمودی!

در ایران دو شکل فدرالی متصور است، یک شکل می تواند در قالب جمهوری های خود مختار باشد و یک شکل می تواند در قالب یک نظام فدرالیسم ایالتی، با استنتاجی از فدرالیسم سویس که هر کدام از مناطق فرانسوی زبان و یا آلمانی زبان به کانتون های کوچکی تقسیم شده اند و هر کانتون در چهار چوب خود مختاری خود پاسخ گوی تمام نیازهای شهروندان در کانتون ها هستند. این مبحث تحت عنوان چشم انداز یک نظام فدرالی در آینده موضوع مقاله ی دیگری است!

بدیهی است که دشواری هزاران ساله ی مساله قومی یا ملی کنونی در ایران و منطقه مساله ی ساده ای نیست و هنگامی که مساله جنبه ی عملی پیدا کند صدها گره ی ناپیدا و ناگشوده چشم باز خواهد کرد، اما مساله جدی است و سدهای است نه تنها در راه سوسیالیسم و استقرار یک نظام مردمی، که سدهای است حتی در برابر استقرار یک نظام نیم بند بورژوازی و پارلمانی!

هنگامی که سخن از استقرار یک نظام فدرالی به میان می آید، فریاد شماری رسا می شود که فدرالیسم یعنی فودالیسم، فدرالیسم یعنی تجزیه! فدرالیسم یعنی پان ترکیسم، فدرالیسم یعنی پان کردیسم، فدرالیسم یعنی پان عربیسم، و استدلال می شود که ناسیونالیست های کرد در تلاش اند برای ایجاد کردستان بزرگ و آذری ها در تلاش اند برای آذربایجان واحد، عرب ها قصد تجزیه ی کشور را دارند، و بلوچ ها در پی دولت مستقل بلوچستان و یا اتحاد با پاکستان هستند و به این ترتیب فدرالیسم یعنی جنگ قومی و تجزیه ی کشور!

بی گمان هیچ کس نمی تواند انکار کند که چنین تمایلی در این جا و آن جا در میان ناسیونالیست ها از هر قوم و ملتی وجود دارد! و به همان نسبتی که شویسم(زیاده خواهی) فارس در میان اقلیتی از فارس زبانان برجسته گی دارد. اما به هر نسبت که این برجسته گی را کم رنگ بدانیم و یا پر رنگ، این پدیده در میان سایر ملیت ها هم به همین سان است و نمی توان نادیده گرفت. اما این تمایل از کجا می آید و از کجا سرچشمه می گیرد؟ و مگر نه این است که بی حقوقی انسان را به تلاش و می دارد برای شناختن ریشه ای این بی حقوقی و کسب حقوق پای مال شده ی خود! و اگر چنین گرایشی در میان ملیت ها وجود داشته باشد آیا نباید با تنگ تر نمودن عرصه بر اکثریت مردم راه را برای جریان های افراطی گشود و یا با میدان دادن به درخواست های منطقی آنان عرصه را بر ناسیونالیسم کور بست!

اگر بیشینه ی (اکثریت) یک ملیت یا ملیت، سعادت خود را در جدائی به بیند آیا می توان آنان را با خشونت و سرکوب از عزم خود بازداشت و اگر ما خوش بختی همه گان را در یگانه گی و یک پارچه گی بدانیم، آیا می توان دیگران را به اجبار به خوش بختی مورد نظر ما واداشت؟ البته اگر خوش بختی ویژه ای در میان باشد. حتی اگر یک روز پای جدائی به میان بیاید آیا باید به شیوه ی چک و اسلواکی از هم جدا شد و یا به شیوه بنگلادش و پاکستان، یا صرب و کرواسی!

ملیت های ساکن ایران پیوندهائی دارند که آنان را از فکر جدائی باز می دارد، نخست پراکنده گی آنان است در سرتاسر کشور، امروزه تمرکز آذربایجانی ها و ترک زبانان در استان های مرکزی کشور دست کمی از تمرکز جمعیتی آنان در آذربایجان ندارد و پیوند اقتصادی و اجتماعی آنان با فارس ها و کردها جنبه ی واقعی دارد و با آذربایجان شمالی جنبه ی ذهنی و رویائی! در مورد کردها هم با یک پراکنده گی از غرب و شمال غرب کشور مواجه هستیم تا جنوب و از مرکز تا شمال شرق کشور و در همین کشور با بیش از چهار گویش کردی سر و کار داریم. گویش زنگنه - گوران که با فارس ها و لرها نزدیک ترند تا با اقلیت کرمانج و شکاک! یا حتی سورانی و زازا، و گویش سورانی که اگرچه با کردهای عراق یکسان است اما با دو گویش زازا و کرمانج بیگانه است و هم از مردم کرد ایران به عنوان یک پاره از ملتی باید نام برد که تاریخ سرنوشت اش را رقم زده است و یک جدائی پانصد ساله با دیگر کردهای ساکن منطقه را در پشت سر دارد و این در حالی است که با دیگر ساکنان کنونی ایران سرنوشت مشترک سه هزار ساله دارد!

به همین سان با توجه به کثرت مهاجران گرد و آذری در تهران و مراکز صنعتی و خدماتی فارس زبان، مگر این مردم دیوانه اند که موقعیت شغلی و نظم زنده گی کنونی خود را رها ساخته پیوندهای طبقاتی خود را گسسته به فعالیت های خود در عرصه ی تولید ات کالاهای صنعتی و کشاورزی و خدماتی از دست داده، از کشوری جدا شوند که در فردای جدائی با گذرنامه ی خارجی از آن درخواست روایت اقامت کنند و لابد آن ها را هم راه ندهند!

توضیح :

این مقاله برای سایت راه کارگر تهیه شد و در تاریخ چهار آوریل 2007 با نام « وریا بامداد» برای درج در این سایت و سایت روشن گری فرستاده شد. سایت راه کارگر که وظیفه داشت نوشته ی عضو خود را انتشار دهد از درج آن خودداری ورزید. سایت روشن گری که هر نوشته ای را با گشاده رویی را انتشار می دهد آن را درج نمود اما به وارونه ی سبک کار این سایت که نوشته ها را مدت زیادی در معرض دید دیدار کننده گان قرار می دهد این نوشته دو روزه از روی سایت محو شد و چون سایت روشن گری از درج مقاله ی دوم خودداری ورزید، تردیدی بر جای نگذاشت که آن رفقا هم یا نسبت به نویسنده روی خوشی نشان نمی دهند؟ یا به نوشته و یا هر دو! و من هم به خود حق می دهم که خودداری آنان از درج این دو مقاله و دیگر نوشته هایم را همانند سایت راه کارگر حمل بر کاربرد سانسور بدانم!

اینک این مقاله با اندکی ویراستاری که عادت من است و در نگارش نوشته ها دست کاری می کنم برای سایت تازه ی راه کارگر که پس از جدایی بخشی از رفقا به راه افتاده است ای میل می کنم تا در معرض دید، دیدارکننده گان قرار گیرد!

اول ماه مه 2010 برابر با یازدهم اردیبهشت ماه سال 1389 -

